

گذرنی بر شعر باقرزاده (بقا)

اصغر ارشاد سرابی

بنیاد پژوهش‌های اسلامی - گروه دائرةالمعارف

«آنچه به طبع خواهم که نویسم، نمی‌توانم و آنچه به

تکلیف باید نوشت، من از آن مقصرم.»

نامه‌های عین القضاط (۳۲۷/۳)

چکیده

نویسنده در این مقاله، نرم و چالاک از پرچین باغ شعر «بقا» بالا خرزیده و به نیمنگاهی شرمگین و شتابناک، ترش و شیرین میوه‌هایش را به زیر دندان، مزیده و از شمیم زلف عنبربوی اهل البيت علیه السلام و رایحه گلهای محمدی سرمست شده است. سعی ناقد، بر آن بوده تاضمن شرح مختصری از زندگانی بقا، پرهیزی از سبک و شیوه شاعری و نحوه تفکر و تأثیر او را در گذر ایام بنمایاند و ملاکها و محورهای شعرش را عریان سازد.

به علی آقا تاجرزاده یزدی قلمداد کردند^۱،

۱- اردشیر خاضع، تذکره سخنوران یزد، کتابفوشی خاضع، بمثی، ۱۳۴۱ش، ج. ۲، ص. ۴۵۰، در این صفحه شرح حال بقا نیامده و فقط یک قطعه از او درج شده، گویا شرح حال بقا به دست مؤلف تذکره سخنوران یزد نرسیده است.

علی باقرزاده، متخلص به بقا، فرزند حاج میرزا علی اکبر به سال ۱۳۰۸ش در مشهد چشم به جهان گشود. پدر و مادرش اهل یزد بودند که به مشهد مهاجرت کرده در این شهر رحل اقامت افکنندند. تذکره‌نویسان یزد، نام بقا را در شمار شعرای یزد، ذیل بقا معروف

محضر آنان، به دانایی و معرفت خود افزود^۴
و اندک اندک با ریزه کاریها و ظرایف شعر
آشنا گردید.

بqua در مصاحبهای چنین گفته است:

«... من بیش از پنجاه سال است که روزی سه تا پنج ساعت مطالعه می‌کنم، یعنی تفریح و آسودگی و آسایشم در کتاب خواندن بوده است، ضمن اینکه سیر و سفرهایی هم داشته‌ام. همان‌طور که می‌دانید، بیشتر کشورهای دنیا را دیده‌ام. از اول جوانی شوق سفر داشته‌ام و خداوند متعال هم امکاناتی برایم فراهم ساخت که در تاریخ ادب ما برای کمتر شاعری چنین فرستهایی حاصل شده

اما اهل خراسان او را شاعری مشهدی می‌شناسند^۱. بقا، در قصیده‌ای با عنوان «میراث» به سود خراسانیان داوری کرده است:

گر چه بر خاسته ز آتشگه یزدانم من تربیت یافته خاک خراسانم من گر به یزد و به صفاها ن سخنم یافت رواج نتوان گفت ز یزد و ز صفاها نم من بزدی‌ام، لیک نه در شعر که در کوشش و کار ره‌نورد ره و آیین نیاکانم من طرفه شاگرد اساتید خراسان بودم ۲ پرورش یافته مکتب ایشانم من... بقا، تحصیلات او لیه را در زادگاهش، مشهد به انجام رساند و سپس به کار و تجارت روی آورد. هنوز به پانزده سالگی نرسیده بود که دریافت ذوق شعری در نهادش نهفته است و با دنیای شاعری انس و الفت دارد. از این رو از همان ایام، اندیشه‌ها و احساسات خود را در قالب نظم ریخت^۳. او با حافظه قوی و ذهن و قادری که داشت، ضمن فعالیت‌های بازارگانی و کشاورزی به دانش‌اندوزی پرداخت و با مطالعه کتابهای ادبی، تاریخی و مجلالت و مصاحبت عالمان، شاعران و استادان و بهره‌مندی از

- ۱- سید محمد باقر برگی، سخنواران نامی معاصر ایران، نشر خرم، قم، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۲۶
- ۲- علی باقرزاده، قطعه‌ها، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶
- ۳- بنگرید به: سید جلال قیامی، ده چهره، ده نگاه، انتشارات خانه آبی، ۱۳۷۳، مصاحبه با علی باقرزاده (بقا)، ص ۴۷
- ۴- بقا در این باره از کسانی مانند: علی اکبر نوغانی، ادیب نیشابوری (محمد تقی)، جلال همایی، بدیع‌الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، مجتبی مینوی، محمود فرخ، دکتر فیاض، دکتر رجایی، دکتر یوسفی، دکتر مجتبه‌زاده، اخوان ثالث، محمد قهرمان، احمد کمال‌پور، خدیو جم و غیره یاد کرده است. بنگرید به: ده چهره، ده نگاه، ص ۷۸-۵۲

است...»^۱.

چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی،
بزم محبت (انتشارات پیام، مشهد، ۱۳۶۵)؛
و سرانجام، قطعه‌ها (بنیاد پژوهش‌های
اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۲)
متشر کرده است. همچنین شرح
مسافرت‌های خود را در سه کتاب: سفری به
مسکو و سن پطرزبورگ (سخن گستر، مشهد،
۱۳۷۹) با اشتراک دکتر حسین رزمجو؛ سیر
آفاق (ندای یزد، ۱۳۸۰-۱۳۸۳)؛ دو سفرنامه
هند (انتشارات طلایه، تهران، ۱۳۸۴) با
اشتراک حسین بشارت بر قلم آورده است.
باقرزاده، علاوه بر آثار ذوقی، مقالات علمی
متعددی در زمینه‌های ادبیات و تاریخ، در
مجلات و مجموعه‌های فرهنگی - علمی
کشور به چاپ رسانده است.^۲

بعا در عالم شعر و شاعری در قالبهای
قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، چهارپاره،
ترکیب‌بند، رباعی و حتی شعر نیمایی طبع
آزمایی کرده است. اما از این میان، طبع او در

او درباره علاقه‌مندیهای خود به
اصحابت با اهل فضل و معرفت و دلستگی
به سیاحت آفاق و همنشینی با کتاب چنین
سروده است:

مرا سه کار ز کار جهان پستند آمد
که رغبتی نبود هرگزم به کار دگر
نخست خدمت صاحبدلان که صحبت‌شان
دهد به جان و دل آرامش و قرار دگر
من و شراب فرج‌بخش صحبت دانا
که مستی دگری دارد و خمار دگر
دوم سیاحت آفاق و گردش گیتی است
مرا به روز غم و رنج، غمگسار دگر
ز سیر انفس و آفاق پخته گردد خام
دهد به مرد سفر، قدر و اعتبار دگر

سیم، کتاب که چون همنشین او گردم
مرا به دیده پدید آورد بهار دگر...^۳
باقرزاده، شعرهای خود را تاکنون در
مجموعه‌هایی همچون: لطیفه‌ها (انتشارات
باستان، مشهد، چاپ اول: ۱۳۴۲) و انتشارات
هیرمند، تهران، چاپ چهارم: (۱۳۸۲)؛ نسیمی
از دیار خراسان (گزیده اشعار، کتابستان مشهد،
۱۳۶۵)؛ زلال بقا (انتشارات پاژ، مشهد،

۱- همان، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۷۸.

۳- برگی، سخنوران نامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۵۳۱.
باقرزاده (بقا)، مجموعه مقالات، کتابستان، مشهد،
۱۳۶۵.

ملاکهای متداول این روزگار برگزیده است و نمی‌تواند معیاری دقیق برای شناخت زوایای فکری و هنرمندیهای این شاعر باشد.^۵

تازه‌ترین مجموعه شعر بقا، به قطعات او اختصاص دارد. کتاب قطعه‌ها شامل پیشگفتاری به قلم دکتر محمد مهدی رکنی (ص ۲۰-۱۱)، نوشته‌ای با عنوان قطعه و قطعه‌سرایان به قلم خود شاعر (۳۲-۲۱)، ۱۲۷ قطعه کوتاه و بلند (۱۵۵-۴۵) و سرانجام نظم چهل حدیث حضرت رضا علیهم السلام، در ۱۶۷، صفحه از چاپ (۱۵۵-۱۶۷)، در ۱۶۷ شعر در قالب‌های مختلف (قصیده، قطعه، غزل، مشتوى) دارد، به چاپ رسیده

سروdon قطعه^۱ خوش افتداده است. از این حیث او در شمار قطعه‌سرایان نامآور خراسان به حساب می‌آید. هر چند شیفته‌دلی به طغيان قلم در باب او گفته است: «بعد از ابن يمين و پروين اعتصامي، ملك قطعه‌سرایي مسخر بقا گردیده است». ^۲ اما واضح است که بعد از پروین تا روزگار معاصر، قطعه‌سرایان بر جسته، فراوانند. بقا خود را در پاسخ به این سؤال که «لطفاً قطعه‌سرایان ممتاز و بر جسته ادب پارسي را از گذشته تا دوره معاصر نام ببريد» گفته است: «از دوران كهن روکى، انوري، ابن يمين و در دوره معاصر ملك الشعراي بهار، شاهزاده افسر، پروين اعتصامي، بقائي ناييني و بصير اصفهاني». ^۳.

از پرداختن به ارزش قطعات کسانی همچون میرزا حبیب خراسانی و فروزانفر در می‌گذریم و به سخن استاد ایرج افشار درباره جلال بقائي ناييني اكتفا می‌کنیم که گفته است: «... در قطعه‌سرایي تالي ابن يمين فريومدي است». ^۴

بقا، ظاهرًا علاوه بر چهار مجموعه بزم محبت، زلال بقا، چهل حدیث حضرت رضا علیهم السلام و قطعه‌ها، اشعار چاپ نشده دیگری هم دارد. آنچه در اين چهار اثر آمده، شعرهایی است که وی آنها را بر اساس ارزش‌های جاری و

۱- قطعه یکی از قالب‌های شعری است که از دیرباز در ادب پارسی ایران متداول بوده و آن چند بیت هم وزن و هم قافیه است که در مصراج اول بیت اول، قافیه رعایت نمی‌شود. قطعه معمولاً در یک مضمون، از ۲ تا ۲۰ بیست سروده می‌شود.

۲- سید جلال قیامی، «ارزش‌های اخلاقی در شعر بقا»، مشکوک، شماره ۴۸، پاییز ۱۳۷۴، ص ۱۶۶.

۳- همو، ده چهره، ده نگاه، ص ۴۲.

۴- برقعی، سخنواران نامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۵۳۲.

۵- بنگرید به: علی باقرزاده (بقا)، زلال بقا، مقدمه دکتر محمد جعفر یاحقی با عنوان «باقي بقای شعر و سخن»، ص ۴.

است.

- بقا به ضرورت حرفه خود، مرد سیر و سیاحت است و از این رهگذر تجربیات گرانقدری به دست آورده و گردش در اطراف و اکناف ایران و جهان مشرب و دیدگاه او را گسترده کرده است و در نتیجه موضوعات شعر او متنوع و گوناگون است.
- او در طی زندگانی دراز خود - که درازتر باد - با شوکت و حشمت زیسته و همچون اوان روزگار فردوسی به «دخل ضیاع و عقار» از امثال خود بی نیاز بوده است. دکتر رکنی در پیشگفتار کتاب قطعه‌ها درباره او گفته است: «بحمدالله از «حیات طیبه» که قرآن به صالحان و عده داده، برخوردار است.»^۳ دکتر یاحقی نیز در مقدمه زلال بقا در این باب گفته است: «بقا در خیل شاعران که همیشه «خرقه جایی گرو باده» داشته‌اند. و «دفتر جایی» از زمرة برخورداران است.»^۴ و بقا در جایی شعر خود به این شادمانی خویش اشاره کرده است از جمله:

است و در واقع مجموعه قطعه‌ها عضوی از اعضای آن کتاب است، چونان فرزندی که به مصلحتی از مادر جدایش کرده باشند.

اگر از دیدگاه اخلاقی و برپایه سلایق دینی به مجموعه قطعه‌ها نظر اندازیم، مضمون آنها که پند، موعظت و حکمت است در مذاق مردم کوچه‌بازار که سهل القبول و آسان‌پسندترند، خوش می‌نشینند؛ زیرا مخاطبان مجموعه‌هایی از این دست، متخصصان و متقدان سختگیر و بدپسند نیستند و با خیال‌بندی و نارک‌کاری‌های شعر کاری ندارند!^۱ از این دریچه، قول دکتر رکنی در مقدمه این کتاب درست درمی‌آید که: «شعر و شعور و شرع نه تنها در لفظ هم‌خانواده‌اند که در معنی هم از یک قبیله‌اند؛ زیرا شعر متعهد بی‌دروغ از «شعور» مایه می‌گیرد و حقایق «شرع و شریعت» را هنرمندانه بیان می‌کند.»^۲

چنانچه بپذیریم که حرفه اصلی باقرزاده، بازرگانی است و در خلال آن به دنیای شاعری هم قدم گذاشت، توقع کمتری از او خواهیم داشت. از این دیدگاه، او در جایگاه خود نه تنها به عالم شعر و شاعری چیزی بدھکار نیست، بلکه به سهم خود بسی موفق است.

برخی از ویژگی‌های شعر او از این قرار

۱- همان.

۲- باقرزاده (بقا)، قطعه‌ها، مقدمه، ص ۲۰.

۳- همان، ص ۱۹.

۴- همان.

بوسه بر دست تو می‌باید زدن
که جهان را از هنر آکنده‌ای
(قطعه‌ها، ص ۱۴۳ و ۱۴۴)

- بقا، شاعری سرزنه و امیدوار است. در شعر او یأس و حرمان و شکایت از روزگار دیده نمی‌شود. او از طیف شاعرانی نیست که در «زمهریر اندوه» تنفس کرده یا در «انجماد فصل» بالیده باشد. اگر گاهی دلتنگ و اندوهناک می‌شود، به سبب بی‌همنفسی یا قدرناشناستی برخی مردمان بی‌تمیز و نااهل است. در قطعه «میراث» چنین سروده است:

همچو مسعود نیم، لیک ز بی‌همنفسی
اندر این نای بلاخیز به زندام من...

همچون گل چهره بازی است مرا با بد و نیک
گرچه چون غنچه ز غم سر به گریبانم من
(زلال بقا، ص ۶۸)

- علاوه بر پند و اندرز و حکمت، نکته‌دانی را با چاشنی طنز - البته از نوع اجتماعی و گزنده - به هم درآمیخته است که نشان از نوعی طنانزی و گاه مزاح‌گویی او دارد. مطالعه گسترده، خاصه در زمینه موضوعات تاریخی و دیوانهای شعر، مایه ملاحظت و شیرین زبانی بقا گردیده است.^۱

ز فیض عشق به شادی گذشت روز و شب
شما به محنت و غم، شام را سحر مکنید
(قطعه‌ها، ص ۹۴)

- از برکت همین برخورداری، زبان به مدیحه‌گویی و مداهنه نگشاده و لفظ دری را حتی الامکان در پای این و آن نریخته و دست طمع پیش کسان و ناکسان دراز نکرده و از آبروی خود نگذشته است.

سر نمی‌آرم به پیش پای هر ناکس فرود
تا که همراهی کند الطاف یزدانی مرا
(زلال بقا، ص ۱۵۸)

از این رو، دست‌بوسی و تملق‌گویی را نکوهش می‌کند و در جانبداری از بتھوون در اعتراض به گوته به سبب آنکه دست ناپلئون را بوسیده، در قطعه‌ای چنین آورده است:

با هنرمندی بگفتم از چه روی
دست قدرتمند را بوسنده‌ای
او بود سلطان عصر خویش و تو
شهریار حال با آینده‌ای

او نپاید، لیک چون تو بخردي
تا جهان باقی بود پاینده‌ای
در بر دانشوران با هنر
پادشاهاند، کمتر بنده‌ای

^۱. همان، ص ۳.

درباره شعر می‌پرسد، او می‌گوید: «شعر محصول بی‌تابی آدم است در لحظاتی که شعور نبوت بر او سایه افکند». و قرایی به اخوان می‌گوید: «من بی‌تابی را قبول دارم. بی‌تابی یکی از عوامل و مایه‌های لازم هنر است؛ اما به معنای نبوتش، مطلب را محدود می‌کند. شعر باید وزن، آهنگ و خصوصیاتی را که بر زیبایی کلام می‌افزاید داشته باشد...».^۱

از این گستره، شاعر با جهان و بشریت و کل هستی پیوند می‌باید و آن کسی شاعرتر است که استعداد بیشتری برای پیوند با جهان و کاینات داشته باشد. در این مرحله است که همه چیز زبان باز می‌کند و با شاعر سخن می‌گوید و او متقابلاً به هر چیزی می‌تواند قالب و زبان انسانی بدهد و آن را به رفتار و گفتار انسانی وا دارد. از همین جاست که تشخیص personification) در علم بیان مطرح می‌شود. پیوند با جهان چنان است که شاعرگاه با هستی و کاینات هم‌آغوش می‌شود. در این حال، شاعر هر چه بیشتر می‌خواهد خودش باشد و در عین حال، بی‌آنکه از خویشتن وی کاسته گردد، در

- مهم‌تر از همه آنچه برشمردیم، شیفتگی و عشق شاعر، به خاندان پیامبر گرامی اسلام است. مدح اهل البيت به ویژه مدایع رضوی در مجموعه قطعه‌ها بیش از دیگر سرودهای وی، جانهای شیفته دلباختگان ائمه هدی را جلا و روشنی می‌بخشد. بقا در جای جای مجموعه‌های خود، محبتش را به خاندان عصمت و طهارت نشان داده است:

قسم به عشق که در زیر آسمان کبود
تو یادگار صفات پیمبری زهرا

تو عنديليب غزلخوان گلشن قدسي
تو نخل بارور باغ حيدري زهرا
(قطعه‌ها، ص ۵۳)

بيا به خاک سناباد و آتش دل را
ز آب دиде فرو می‌نشان به نام رضا

چو آفتاب به هر بامداد دиде گشاي
به سوي گيد زرين مشك فام رضا

به بارگاه جلالش نگر به مشهد تو س
شكوه سلطنت و دولت مدام رضا
(قطعه‌ها، ص ۴۶)

اما متقدان، علاوه بر ديدگاه اخلاقی، از منظري دیگر هم به شعر نگریسته‌اند؛ مثلاً وقتی یدالله قرایی، از اخوان ثالث، نظرش را

۱- بنگرید به: ده چهره، ده نگاه، ص ۲۴۶.

دیگران هم جاری شود.^۱

الزام دیگری هم برای شاعر برشمرده‌اند که «شاعر متعهد در هر دوره و زمانه‌ای باید بداند که در کجای زمین و زمان ایستاده است و به چه طبقه و قشری از جامعه وابسته است و ستاینده کدام معانی و اوضاع و احوال است، چه شاعر برسالت، شاعر نیست».^۲ از طرف دیگر برخی از متقدان شعر، اشعار حزبی و مذهبی خالص را فاقد ارزش هنری می‌دانند. از جمله گفته‌اند: «چنانچه شعری مذهبی پیدا شود که هنری باشد، بی‌گمان صبغه‌ای در عرفان و گاه زندقه در آن خواهد بود».^۳

به طور کلی در روزگار حاضر، مبانی جمال‌شناسی در نظر اهل شعر و علاقه‌مندان حرفة‌ای آن دگرگون شده و آنچه در دوره‌های پیشین معیار مقبولیت شاعران بوده، امروزه در نظر خوانندگان توفیر یافته است. اما بقا، همچنان راه خود را می‌رود و از دایره معیارهای کهن بیرون نیامده است. او نخواسته یا نتوانسته از مدار همان ملاکهای موروثی، گامی این سو تر نهد.

به هر روی، بقاراه خود را یافته است و به همین‌سان و سیرت، بیش از ۶۰ سال است که شعر می‌گوید و بی‌شک مخاطبانی هم دارد.

گلبانگ عاشقانه شعر بلند من
بر آسمان رسید و ز بام قفس گذشت
(زلال بقا، ص ۱۶۷)

معلوم نیست که نظر متقدان تا چه حد در نظر شاعران اعتبار دارد، اما بدون تردید روزگار بهترین تقاض است و هموست که غث و سمین شعر هر شاعری را محک می‌زند. بر همین مبنای شفیعی کدکنی درباره آنچه مایه ماندگاری شعر شاعران می‌شود، گفته است: «من یقین دارم که پایگاه شعری هر شاعری، در تاریخ ادبیات این سرزمین بستگی دارد به میزان آنچه از ایات و مصاریع او، در حافظه اهل زبان و دوستداران شعر رسوب می‌کند و این سوی و آن سوی، نام او را در خاطره‌ها زنده نگاه می‌دارد و این معیاری است فراتر از همه معیارهای؛ معیار معیارهایست».^۴

۱- بنگرید به: حسن انوری، صدای سخن عشق، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۸.

۲- محمد رضا راشد محلصل، «خان هشتم و آدمک، روایتی از مرگ فضیلتها»، تابران، سال اول، شماره پنجم، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، ص ۴.

۳- محمد رضا شفیعی کدکنی، «مهدی اخوان ثالث کسی که من فهم شعر حافظ را به او مدیونم»، ماهنامه حافظ، شماره ۶، شهریور ۱۳۸۳، ص ۴۳.

۴- عنایت‌الله مجیدی (گردآورنده)، دیوان بدیع‌الزمان

که نقد بی‌طرفانه و خالی از حب و بغض - در هر رشته - کاری بس دشوار است. از این روی، نقد راستین شعر بقا را بر عهده روزگار می‌گذاریم.

قال الصادق ﷺ :

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتٌ شِعْرٌ بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ

هر کس درباره ما یک بیت شعر بگوید، خدای بزرگ برای او در بهشت خانه‌ای می‌سازد.

(عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵)

این سخن بقا نیز در این باره بسیار بجاست که گفته است: «در هر حال، مردم هستند که ارزش کار هر کس را تعیین می‌کنند. در همین عصر، شاعرانی بودند که مدرسه به نامشان شد، «همشهری افتخاری» لقب گرفتند، ولی بعد از آنکه عواملی که موجب برکشیدنشان شده بود، از میان رفت، در همان جایی که باید قرار بگیرند، قرار گرفتند. روزگاری مجد همگر، سعدی را با امامی هروی در یک ردیف قرار می‌داد:

ما گرچه به نطق طوطی خوش نفسیم
بر شکر گفته‌های سعدی مگسیم

در شیوه شاعری به اجماع امم
هرگز من و سعدی به امامی نرسیم
اما امروز که چند قرن از آن زمان
می‌گذرد، می‌بینیم که امامی در کجا قرار دارد
و سعدی در کجا! یا زمانی عنصری ملک
الشعراء بود و کسی اصلاً فردوسی را به بازی
نمی‌گرفت، ولی امروز که از آن موقع هزار
سال گذشته، می‌بینیم که حتی سعدی با
فردوسی خیلی فاصله دارد. این است که
معتقدم زمانه بهترین نقاد است و سره را از
ناسره جدا می‌کند.»^۱

با قبول این سخن، ضمن آرزوی طول عمر و توفیق بیشتر برای استاد بقا، می‌گوییم

مشکوہ

شماره ۹۰ بهار ۱۳۸۵

→ فروزانفر با مقدمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۲،

ص ۱۶.

۱- ده چهره، ده نگاه، ص ۴۹.